

به یاد پروین دولت آبادی

شاعر انسان دوست*

الف. پروین دولت آبادی، شاعر انسان دوست، که در سال ۱۳۰۳ در اصفهان چشم به جهان گشوده بود، در فروردین ماه ۱۳۸۷، یعنی در هشتاد و چهار سالگی، در تهران درگذشت. او فرزند فخرگیتی و حسام‌الدین دولت آبادی، دو تجدّدخواه شناخته شده اجتماعی و فرهنگی دوره های اواخر قاجار و پهلوی نخست بود، و برادرزاده یحیی دولت آبادی، تکاپوگر سیاسی اجتماعی، فرهنگی و البته، ادبی نامور دوره های مشروطه و رضاشاهی. پروین دولت آبادی، گذشته از آن که چون مادر، پدر، عمه و دیگر اعضاء خانواده و خاندان خود به فعالیت های فرهنگی و اجتماعی متعدد پرداخت، سنت شعرگویی خانواده خویش را نیز استمرار بخشید. حاصل این توجه، در مجموعه های شورآب (۱۳۴۹) و آتش و آب (۱۳۵۲) و مهرتاب (۱۳۷۸)، که مجموعۀ اخیر مجموعه ای تفصیلی تر و تکمیلی تر است، نشر یافته است. علاوه بر این، باید به یاد داشت که او یکی از پیشگامان شعر جدید فارسی برای کودکان و نوجوانان نیز به شمار می آید و حاصل این وجه عمده از کوشش های ادبی وی در مجموعه ای عنوان بر قایق ابرها (۱۳۷۳) تدوین شده است. از پروین دولت آبادی پژوهشی درباره جهان ملک خاتون، همسر مسعودشاه اینجو شاعر همعصر حافظ، هم در دست است: منظور خردمند (۱۳۷۲).

ب. یکی از مهم ترین بن مایه های شعری پروین دولت آبادی عشق است. تعبیر خاص شاعر از عشق، در کلمه ها سطرهای شعرش، پستی ها و بلندی هایی را از جهان ذهن به قلمروی زبان پی می گیرد. پرتوهای عاشقانه ای که از ذهن شاعر برون می تراود، فضایی هراس زده و در مجموع، نومیدوارانه را به وجود می آورد. گویی کلام شعری او از جانی پُر تلاطم برخاسته است:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
«بس که بر چهره خود سیلی پرمیز زدم»

طعنه بر برگ خزان دیده پاییز زدم»

«به خاموشی شکستم نغمه دل در گلو امشب»

«به اشکی خواستم شویم ز خاطر، یاد او امشب»

«جام جانم را نیاز جوشش صهبا نبود»

«خون دلی ها بود اگر می در دل مینا نبود»

«دلم به وسوسه، جویای عاشقی است هنوز»

«لبم به زمزمه، جویای عاشقی است هنوز»

پ. بهره‌های وسیع گوینده از ذهنی «شاعرانه»، و نه تنها روی بردن به سخنوری، در بخش درخور ملاحظه‌ای از آثار او دیده می‌شود. اما به نظر می‌آید که علاقه به بخش‌ها یا ایده‌هایی از عرفان ایرانی نیز در کلام دولت‌آبادی وجود دارد. با این همه، به‌رغم توجه به لایه‌های ذهنی و زبانی ادب قدیم، به شعر جدید هم نزدیک می‌شود. وی در بخشی از این تجربه‌ها با شعر نوگرایی میانه‌رو (پرویز ناتل خانلری، گلچین گیلانی، فریدون توللی) همراهی می‌یابد:

«کوتاه‌تر از اشارت گنگ ستاره‌ای
در آسمان نیلی شب‌ها، بی‌امید
یا چون گریز یک نگه آشنا به مهر
این پیکری که هیچ نماندش توان و توش
جویای مهر بود»
«شادی طفلانه نوروز
پوشش اندوه جان‌ها نیست»

اما چیرگی بر زبان شعر سنتی، اغلب، سبب می‌شود که با سنت‌های ادبی هم‌دلی بیشتری داشته باشد. در این راه، همراه گذشت زمان، به فرزاندگی حکمت‌آفرین «شعر» توجه زیادی نشان می‌دهد و حتی به‌نظر می‌آید که بخشی از تأمل‌ها و آرزوهای خود را از این قلمرو به‌دست می‌آورد. شاید، بتوان تداوم ایده‌ها و گام‌های پروین اعتصامی را در نوع آثار شاعری مانند پروین دولت‌آبادی دنبال کرد. البته، در شعر پروین اعتصامی، وجه انسانی با وجه اخلاقی درمی‌آمیزد و در شعر پروین دولت‌آبادی ابراز «من» شعری است که وسعتی می‌یابد. اما این «من» شعری، با تکیه بر طبیعت انسانی چهره یافته است. با این همه، باید توجه داشت که نبض زمانه و روزگار در شعرهای دولت‌آبادی، اغلب، به آرامی می‌تپد تا به تندی:

«چه تلخ روزگار و تلخ‌تر زمانه‌ای
گریز اشک تلخ از آن نشانه‌ای
...
نشسته‌ایم خسته سر به زیر بال
نهاده دام در هوای دانه‌ای»
«دو دستمان برهوتی است خشک و نعمت‌سوز
که نان به سفره هر مستمند سنگ کند
دو پایمان به گذرگاه سنگ خارایی است
که عرصه بر گذر اهل درد تنگ کند»
«در آن کاخ ویرانه بیج بیج
به‌جز خویش‌بینان تپد هیچ‌هیچ
کلامی اگر رفت، معنی نداشت

سلامی اگر، بذر مهری نکاشت
نگاهی که در آن فروغی نبود
درودی که الا دروغی نبود»

ت. شاید، نوآوری‌های حدائقی در «شعر»، دغدغه‌های اجتماعی و فرهنگی «نو» در چهارچوب «سنت»‌ها، و در بحال، کناره‌جویی «شاعر» از جریان‌های سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش، سبب شده است که پروین دولت‌آبادی، حتی تو لحنه‌های شاعرانه‌ای که نثار جهان کودکان و نوجوانان کرده است و برخی از آن‌ها حکم مثل سایر را یافته است. در گفتم آخر این خدا کیست...، کم‌تر شناخته شود:

«این منم من شب فسون‌پرداز
شده از جان خویش، آینه‌ساز...»

همه، امیدوارم نسل‌های جدیدتر ادبی ما، که به‌طور حتم، از جان‌های عاشق نهی نیست، اگر در روزگار دگرگونی در گونی ارزش‌ها فرصت مرور شعرهای ظریف، تک‌مانده و گوشه‌گرفته شور آب و آتش و آب و بر قایق ابرها و ب را نیافته باشد، دست‌کم، سطرهای شعر کوتاهی از احمد شاملو را در باغ آینه به یاد بیاورد که به پروین دولت‌آبادی تقدیم شده است:

«شب با گلوی خونین
خوانده‌ست دیرگاه...»

۲۹ فروردین‌ماه ۱۳۸۷، تهران